

سِرِّیْن

دَانِشْكَدَّةُ الْهَيْئَاتِ مَعَالِمِ السَّلَامِ

دَانِشْكَدَّةُ مَشْهُدَاتِ

زمستان ۱۳۵۱

شماره پنجم

عبدالمحسن مشکوة الدینی

مصلحت اندیشیهای علمی در جامعه اسلامی از طرف گروه معتزله

اولین صلاح اندیشی علمی برای حل مشکلات عملی در جامعه اسلامی بوسیله گروهی تحقق یافت که فرقه عقلیه یا معتزله نامیده شدند و به‌عنوان دیگری نیز مشخص گردیدند .

اسامی و شرح حال و اصول معتقدات ایشان مورد بحث کنونی نیست و از مطالبی که در این مختصر تذکر داده می‌شود نظری به‌صحت یا فساد اصل قضایا ندارم .

فقط يك نکته اصلی مورد نظر است که شاید کمتر التفاتی بدان شده باشد و آن نکته عبارت از وجهه مخصوصی است که این گروه در همه فعالیت‌های علمی و عملی فقط آن را هدف قرار دادند و روش مخصوصی برای پیشرفت در مقاصد با دقت کافی ابتکار کردند. این گروه در همه قضایای علمی به نتایج اجتماعی مسائل می‌نگریستند و برطبق خصلت اصلی که بیشتر ایرانی بودند به ایجاد مسالمت و

سازش دادن فرقه‌های مسلمان بایکدیگر می‌پرداختند و طرح مسائل را متناسب با از میان برداشتن کشتارها و رفع تعرضهائی می‌آوردند که در فعل و عقیده مابین مسلمانان واقع می‌گردید .

توضیحی که برای اصل مطلب می‌توان آورد این است که دعوت اسلامی بر يك اصل ساده و بسیط - که عبارت از ایمان به توحید و ایجاد وحدت ملی جهانی و برقرار کردن تساوی و عدالت اجتماعی و صفا و یکرنگی بود - آغاز گردید و تا مدت کوتاهی بر همان اساس تاحدودی باقی ماند اما هنگامی که زمام حکومت بدست طبقه دوم از جانشینان پیغمبر افتاد و بعد از آنکه مسلمانی درسرزمینهای گوناگون گسترده گشت و ملل بسیاری به عنف یا به رضا از حکومت اسلامی تبعیت کردند در این زمینه آن بساطت و سادگی بکلی از بین رفت و خود کامیها، هوسرانیها، تبعیضات و زمینه چینی‌ها در جامعه اسلامی رخنه کرد .

۱- از يك سو دودستگی‌ها، ستیزه‌گری‌ها بر سر شایستگی خلافت و امارت در گرفت و لعن و سب و تکفیر رسمی و رایج گردید .

۲- از جانب دیگر تفسیر و توضیح مسائل ایمانی بسیار متفاوت شده بود.

۳- شکنجه‌ها، آزارها و کشتارها از طرف عمال حکومتها بشدت اجرا می‌گردید.

۴- علاوه بر همه این مصیبتها که اموری داخلی بود اعتراضات و تبلیغات

شومی نیز از طرف ملتهای غیر مسلمان بر علیه اسلام از هرسو وارد می‌گردید .

در همین هنگام که مفسد با شدتی تمام پیش می‌رفت و هیچ چاره نداشت گروهی از موالی زادگان که ریشه ایرانی داشتند مانند واصل بن عطا که از موالی بود و عمرو بن عبید که او را از اسیران کابل نوشته‌اند و ابراهیم بن سیار نظام که از اهل بصره و از موالی بود^۱ و جمع دیگری که بیشترشان موالی و ایرانی‌الاصل

۱- رجوع شود به طبقات المعزله ص ۴۹ و ۳۵ و ۲۹ و ۴۵ و الفهرست ابن‌الندیم ص ۶۰ و الحضارة

الاسلامیة فی القرن الرابع ج ۱ ص ۲۳ و ادب المعزله ص ۱۷۲ و کتب دیگر .

بودند همت‌گماشتند که روش تازه دیگری پیش‌گیرند و جز حمایت از مایت‌دینی و حفظ مسالمت و دفع فساد و رفع اختلاف از میان مسلمانان نظر دیگری نداشته باشند تا آنجا که ابراهیم نظام به وقت جان‌دادن خدارا گواه گرفت که دریاری کردن دین هیچ کوتاهی نکرده است؛ و اصل تمام شب‌را نماز می‌خواند و عمر و همیشه نماز صبح‌را با وضوی مغرب‌آدای کرد و همت خود را همیشه در راه حل مشکلات دینی و اجتماعی مسالمت‌آمیز صرف می‌نمود.^۲

این گروه برای ایجاد مسالمت و آزادی مطلق در میان مسلمانان و جلوگیری از تعرض فرقه‌های مسلمان نسبت به یکدیگر و برای از بین بردن مفاسد دیگری که در حال توسعه یافتن بود چاره‌جویی‌های دقیق کردند که اختصاص به خود ایشان داشت و برنامه کارشان عبارت از چند چیز بود:

۱- برداشتن تبعیضات و اولویت‌هایی که هر یک از فرق اسلامی برای خود قائل می‌شدند.

۲- تبدیل کردن بدرفتاری و خشونت در امور دینی به گفت‌و شنیده‌های مسالمت‌آمیز و دلنشین.

۳- از بین برداشتن مشاجرات و برخوردهای تعصب‌آمیز و جلوگیری از لعن و تکفیر.

۴- رسمی کردن اصول کلی اعتقادی و عمومی قرارداد آن اصول.

۵- جلوگیری از خودکامیها و محدود کردن قدرتها.

۶- جلوگیری از اعتراضات مخالفین بر علیه اسلام.

برای عملی کردن این نقشه‌های اصلاحی اصول مخصوصی وضع کردند و همه مقاصد خود را با زبردستی خاصی در آن اصول گنجانیدند.

اکنون بحث ما در آن نیست که چه قسمتی از اصول تعالیماتشان درست یا

۲- رجوع شود به کتاب انتصار ص ۴۱ و ۴۲ و ادب‌المعتزله ص ۱۲۳ و طبقات‌المعتزله ص ۳۶ و ص ۵۲.

نادرست بود و آیا خودایشان نسبت به همه آن اصول نظر تحقیقی داشتند یا صرفاً نتایج عملی آن مطالب را در نظر می‌گرفتند اما چنانکه قبلاً اشارت رفت از تصریحات و تلویحاتی که در بعضی از متون آورده شده است و از گفت‌وگوهای که در موارد خاصی مابین این گروه با افراد دیگر واقع می‌شده است چنین برمی‌آید که این گروه غیر از جنبه‌های اجتماعی و نتایج مخصوصی که از مسائل علمی حاصل می‌گردند به چیز دیگر نظر نداشتند و متعرض جنبه‌های فردی یا واقعی امور نبودند و خلاصه آن که برای جلوگیری از مفاستد و برخورد های حاصل مابین عقاید و رفتارها و برای کوتاه کردن زبان مخالفین اسلام راه را منحصر در رواج دادن اصول مخصوص به خود دیدند و پافشاری ایشان بر آن اصول فقط برای همین منظور بوده است و خلاصه آنکه این گروه مقتضیات کنونی را همیشه از اظهار حقیقت بیشتر اهمیت می‌دادند و شاید آن طوری که از حاکم نیشابوری حکایت شده است آغاز روش اعتزال را او به محمد بن الحنفیه نسبت داده است^۳ بنا بر این شاید این نقشه اصلاحی را در اصل بعضی از بنی‌هاشم طرح کرده باشند .

بعضی روش اصلی معتزله را سیاست همه‌کس را از خود راضی نگه داشتن نوشته‌اند و اگر چنین باشد باید گفت که ایشان از این اصل کلی غافل بوده‌اند که کوشش داشتن برای همه را از خود راضی نمودن نتیجه برعکس خواهد بخشید زیرا همه را از خود راضی کردن مستلزم مخالفت و رزیدن با همه و عین همه‌کس را از خود رنجانیدن است و همین نکته سبب شد که این فرقه دیری نپائیدند و همه فرقه‌های مسلمان را برضد خود شورانیدند و چیزی نگذشت که جمعیت آنان از پا درآمدند و بعد از آن هم هر عقیده‌ای که بدیشان نسبت داده می‌شود بابتی اعتنائی و بدبینی توأم است و نام هر یک از اشخاص آنان برده می‌شود با دشنام و نفرت

همراه است به‌جز کسانی که همه تعصبات را فروهشته منصفانه درباره ایشان قضاوت کنند و بدو خوب عقاید ایشان را از هم جدا سازند و شاید مؤسسان اصلی این فرقه به‌عواقب و خیم امر توجه داشته‌اند و در عین حال در کار خودشان از خود-گذشتگی حقیقی به‌خرج داده‌باشند .

حذف اولویتها و حفظ تساوی

تنها راهی که این‌گروه برای رعایت اوضاع و احوال کنونی آن‌زمان و آشتی دادن فرقه‌ها بایکدیگر و ایجاد اتحاد مابین مسلمانان یافتند حذف کردن اولویتها و حفظ تساوی از لحاظ جنبه‌های مذهبی و اظهار بی‌طرفی نسبت به فرقه‌های گوناگون مسلمان بود و حذف کردن اولویتهایی را که هر یک از فرق اسلامی برای خود قائل می‌شدند اصل اقتصاد نامیدند و در همه تعلیمات علمی و عملی خود این اصل را رعایت کردند و ملتزم به آن گردیدند .

اصل اقتصاد

اقتصاد به معنی راست‌روی و میانه‌رفتن است و در اصطلاح ایشان بدین معنی بود که در همه مسائل همان قضایایی را رسمی قرار دهند که مورد قبول همه فرقه‌های اسلامی باشد و بنا داشتند که آنچه اختصاص به فرقه‌های معین داشته مورد اختلاف و مشاجره مابین یک فرقه با فرقه‌های دیگر است و قاطعیت عمومی ندارد آن را از اصول تعلیمات رسمی حذف کنند به همین ملاحظه اظهار داشتن و رسمی شمردن مسائل مختص به یک فرقه را یک‌جانبه روی و جانبداری از فرقه خاص عنوان کردند .

اقتصاد علمی

یکی از مظاهر حفظ تساوی و جانبداری نکردن از فرقه مخصوص این بود که با آن که نسبت به عقاید خصوصی مخالفت اظهار می‌داشتند در عین حال عملاً بی‌طرفی را شعار کرده فرقه‌های گوناگون را به همکاری با خود پذیرفتند و به همه بایک چشم نگر بسته و روش هر کسی را برای خودش محترم قرار دادند مثلاً احمد ابن ابی‌الدوادمی معروف معتزلی بر جنازه ابوالهذیل نماز کرد و پنج تکبیر گفت و بر مرده هشام بن عمرو معتزلی نیز نماز خواند و چهار تکبیر گفت از او علت تفاوت را پرسیدند گفت ابوالهذیل شیعی بود و علی را بر عثمان برتری می‌داد بدین سبب نماز شیعیان را براو خواندم و بران دیگری نیز به روش خودش نماز گزاردم و شیعی‌گری در آن زمان این بود که علی را برتر از عثمان می‌شناختند^۴ و باز ملاحظه می‌شود که بسیاری از بزرگان معتزله شیعی بودند مانند اسکافی که از رؤساء معتزله و هم شیعی خالص شمرده شده است.^۵

از این جا می‌توان به یک نکته دقیق پی برد که گروه معتزله اگر چه بعد از آن که قدرت بدستشان افتاد از هیچ شدت عملی در برابر مخالفین خود کوتاهی نکردند با این حال از مطالعه دقیق در آثار ایشان و گفت و شنیدهائی که داشتند می‌توان چنین استنتاج کرد که از همه معارضات و گفت و شنیدهائی که در باب خلق قرآن و غیره داشتند و حبس و شکنجه‌هائی که وارد می‌آوردند و دستگاه تفتیش عقایدی که به کمک دولت برقرار کرده بودند با ایصاله در صدد معارضه با افکار شخصی و از بین بردن معتقدات خصوصی نبودند بلکه صرفاً همان جنبه‌های اجتماعی را در نظر گرفته آن قسمت از مطالب را که راهی برای اعتراضات مخالفین اسلام باز

۴- طبقات المعتزله ص ۴۸ .

۵- انتصار ص ۷۶ .

می‌کرد و یا آنکه موجب وقوع خصومتها و تعصب و اجاج می‌گردید و تفرقه و نفاق مابین مسلمانها ببار می‌آورد از افشای این‌گونه مسائل پیشگیری می‌کردند و گذشته از این جهت با عقاید مخصوص کاری نداشتند .

دلیل محکم بر این مدعی این است که ایشان در همه مسائل روش جدل را پیش می‌گرفتند و گفت‌وگوی جدلی صرفاً برای ساکت کردن شنوندگان است نه تحقیق در مسائل و کشف حقایق، و همین مستمسکی بود که همیشه فلاسفه بر ایشان می‌تاختند بدون آنکه به مقصود اصلی این گروه پی برده باشند .

فلاسفه اسلامی به این امر توجه نکردند که این گروه فقط به انعکاسات نامطلوب از بعض مسائل در اجتماع نظر می‌کردند و تالی فاسدی که در جامعه اسلامی از آن مطالب حاصل می‌گردید مورد توجه قرار می‌دادند و از این جهت غرض ایشان اقناع بود نه تحقیق در مسائل هر چند که بسیاری از مطالب ایشان دور از تحقیق هم نبوده است .

و چون طرف گفت‌وگوی ایشان عموم مردم بودند نه اهل فن مخصوص بنابر این روش تحقیق و برهان وافی به مقصود ایشان نبود و به همین احاط روش جدل را پیش گرفتند زیرا این روش متناسب با گفت‌وگوهای عمومی است اما چون فلاسفه اسلامی توجه به مقتضیات زمانی و مکانی و هدفهای مخصوص این گروه نداشتند همیشه برایشان می‌تاختند مثلاً یکی از توابع فاسد بر اعتقاد به معانی قدیمه و التزام به قدم قرآن اعتراضاتی بود که از طرف مسیحیان و ملل دیگر بر اسلام وارد می‌گردید و عقاید توده مسلمان را فاسد می‌کرد و معتزله می‌خواستند از انتساب این عقاید به اسلام پیشگیری کنند تا چنین اعتراضاتی وارد نگردد و در بسیاری از موارد خودشان تصریح به این امر کرده‌اند .

مثلاً در مناظره‌ای که مابین احمد بن ابی‌الدؤاد با احمد بن حنبل در باب خلق قرآن و در حضور معتصم در ماه رمضان سال ۲۲۰ هجری رواد احمد بن ابی‌الدؤاد به معتصم می‌گوید: احمد بن حنبل در رأس مذهبی است که عموم طرفدارانش در معابر فاش می‌گویند که هیچ جزئی از خدا مخلوق نیست و قرآن از خداوند

است اینها با گفتارشان کار را بر مردم عوام مشتبه می‌کنند و مثل این است که گفته باشند: قرآن جزئی از خداوند است و مسیحیان نظیر همین سخن را می‌گویند و بر آنند که عیسی آفریده نشده است زیرا در قرآن آمده است که عیسی کلمه خدا است و اگر قرآن که کلمه است مخلوق نباشد همان خواهد بود که آنان گفتند از این جهت ما می‌گوئیم همه چیز مخلوق است قرآن هم چیزی از چیزها و مخلوق است؛ سه روز این گفتگو تکرار شد و بعد از آن سه روز پی‌درپی احمد بن حنبل را تازیانه زدند تا از او به خلق قرآن اقرار گرفتند.^۶

خوشبینی نسبت به عموم

یکی از خصوصیت‌های کار معتزله این بود که همیشه برای جلوگیری از لعن و تکفیر کار هر کسی از هر فرقه‌ای را تا حد ممکن به صلاح حمل می‌کردند و غرض صحیحی برایش می‌آوردند تا مابین فرق اسلامی ایجاد حسن تفاهم کنند و از همه فرقه‌ها در حد تساوی جانبداری کرده باشند مثلاً در مورد سعد بن عباد و اسامه بن زید و عبدالله بن عمر و محمد بن مسامه و جمع دیگری که از جنگ صفین کناره‌گیری کردند و معتزله صدراول نام داده شدند.

گروه معتزله از طرف ایشان عذر آوردند که چون لشکر علی به حد کافی بود نیازی به آنها وجود نداشت زیرا شصت هزار تن به مبارزه با لشکر شام رفته بودند به همین جهت نامبرده‌شدگان به جنگ نرفتند و گرنه با علی مخالفت نداشتند و او را انکار نمی‌کردند گروه دیگر از معتزله گفتند که ایشان خطا کردند اما معاموم نشده که خطای آنان موجب کفرشان شده باشد.^۷

در مورد قتل عثمان نیز کشندگان او را ناشناخته ذکر کردند^۸ تا نسبت خطائی

۶- طبقات المعتزله ص ۱۲۳ و ۱۲۴ .

۷- انتصار ص ۷۵

۸- انتصار ص ۱۰۰

به‌عثمان یا به‌مردم مکه و مدینه وارد نیامده‌باشد و هر دو جانب را غیر خاطی بنمایانند لکن شهرستانی می‌گوید و اصل بن عطا یکی از دو طرف را که عثمان و کشندگانش باشد فاسق می‌دانست و می‌گفت یکی از دو طرف فاسق است و معلوم نیست کدامیک از دو طرف بوده‌است و همین عقیده‌را درباره‌ طرفین جنگ در واقعه صفین و جمل نیز داشت.^۹

اصل اقتصاد و همسازی عقیده

در باب امام

یکی از مواردی که معتزله اوولیت‌های نژادی و قبیله‌ای را از قبیل قرشی بودن و غیره برای حفظ تساوی حذف کردند در مورد شایستگی امامت بود زیرا بزرگترین مورد اختلاف مابین فرق اسلامی مربوط به شرایط لازم برای شخص امام بود و بیشتر خصومتها و دشمنی‌ها از همین اختلاف ناشی می‌گردید زیرا هر یک از فرقه‌های مسلمان شرط‌های مخصوصی برای امام لازم می‌دانستند که به‌افراد معینی از همان فرقه اختصاص می‌داشت و از همین جهت همیشه مشاجرات و مخاصمات و خونریزی‌هایی برپا می‌شد و معتزله می‌خواستند که همه آن شروط و امتیازاتی را که به‌نظرشان موجب تبعیض و ترجیح‌دادن بعضی از فرقه‌ها بر بعضی دیگر می‌گردید حذف کنند تا تبعیضی به‌عمل نیامده‌باشد و همراه با یک چشم بنگرند تا ضمناً مابین فرقه‌ها همسازی برقرار گردد و گفته‌شد که در مثل این موارد رعایت اوضاع و احوال حاضر را بر افشای حقیقت ترجیح می‌دادند و شاید نظرشان از بعضی جهات مشابه با اصل تقیه بوده‌است.

بنابراین همه قضایائی‌را که مربوط به اولویتها بود و امتیازی برای فرقه خاصی بر فرقه‌های دیگر ثابت می‌کرد این‌گونه ممیزات را حذف کردند و به‌همان شرط عمومی که مورد اتفاق بود اکتفا جستند و گفتند این ممیزات از طریق خبر

واحد ثابت شده است .

یکی از آن امتیازات این بود که امام باید از قریش باشد معتزله گفتند این شرط مستند به حدیثی است که فرقه مخصوصی آنرا از پیغمبر به نفع خودشان روایت کردند و حال آنکه همه مسلمانان آنرا باور نداشتند .

مسئله انتصابی بودن امام که شیعه معتقد هستند و آنرا از امتیازات بنی هاشم می دانند معتزله آنرا نیز مستند به خبر واحد دانسته گفتند که خود شیعه آنرا روایت کرده اند و حال آن که مورد قبول فرقه های دیگر نیست. شرط عصمت را نیز از همان شرایط مورد اختلاف و مستند به احادیث خود شیعه شمردند و همچنین موروثی بودن خلافت را که حزب اموی بدان تمسک می جستند و امتیازی برای حزب خود می شمردند معتزله همه این امتیازات و شروط را غیر متفق علیه شناخته از رسمیت انداختند و فقط یک شرط را که همه فرقه ها بر آن متفق بودند لازم قرار دادند و آن شرط ایمان و عدالت است و گفتند هر کس از مسلمانان دارای این دو شرط بود مردم می توانند او را به امامت انتخاب کنند از هر نژاد و از هر قبیله ای که باشد مثلاً و اصل بن عطا می گوید هر مسلمانی چه از قریش یا غیر قریش باشد اگر ایمان و عدالت داشت مسلمانان می توانند او را به امامت برگزینند^{۱۰} .

به همین ملاحظه یحیی بن مرتضی می گوید : معتزله عمر بن عبدالعزیز را امام می دانند از آن جهت که عادل بود و اهل حل و عقد بر او اتفاق کردند نه از جهت این که سلیمان او را به خلافت بعد از خود تعیین کرد^{۱۱} .

چیزی که هست بنا بر روش معتزله که عمل کردن به تکالیف شرعی را جزء ایمان قرار می دهند و گنهکاری را منافی با ایمان می شمارند لازمه این اصل مبرا بودن امام از گناهان بزرگ است در این صورت اختلاف ایشان با شیعه این خواهد

۱۰- کتاب المعتزله زهدی جارا الله ص ۱۹ .

۱۱- طبقات المعتزله ص ۱۲۱

ماند که شیعه عصمت‌را ملکه دائمی و غیر قابل زوال می‌دانند و معتزله آن را ملکه اکتسابی و قابل زوال می‌شمارند و از اینجا نتیجه حاصل می‌شود که به عقیده ایشان نیز امام باید گناه‌نکند و اگر مرتکب گناه گردید قهراً از ایمان خارج شده و خلع خواهد گردید.

خیاط معتزلی می‌گوید رافضه درباره امام خودشان غلو کردند و در مورد اوصاف امام زیاده رفتند بعضی از ایشان گمان بردند که او خداست، گروهی گمان کردند که واسطه مابین خدا و مخلوق است، پاره‌ای پنداشتند که امام پیغمبر است و بعضی گفتند از خدا خبر دریافت می‌کند اما پیغمبر نیست و دسته‌ای که از همه ایشان میانه‌رو تر هستند می‌گویند او از همه چیز مردم آگاه است و نهان و عیانش پاك است و همیشه بر این حال ثابت است و تغییر نمی‌کند و از همه مردم دنیا به مصاحبت کارها بینا تر و از همه بیشتر از دنیا پرهیز می‌کند و در کار دین از همه سختگیر تر است و فقط خدا او را نصب می‌کند و امت امام به حق را از جای خودش راندند و غیره را در جایش پیاداشتند و هر کس او را انکار کند و فرمان نبرد و امامتش را باور نکند کافر است و دیگری را با خدا شریک کرده و به رشد و صلاح زاده نشده است.^{۱۲}

اقتصاد در تشیع

طرفداران اصلی اعتزال چنانکه گذشت گروهی از بنی‌هاشم بودند و با واصل بن عطا رابطه نزدیک داشتند و به قول یحیی بن مرتضی معتزله روش خودشان را از طریق محمد حنفیه از حضرت عالی گرفتند بدین سبب گروه معتزله همگی طرفدار تشیع بودند.^{۱۳}

۱۲- کتاب الانتصار ص ۷۶ و ۱۱۶ .

۱۳- طبقات المعتزله ص ۷ .

اما از آنجا که معتزله می‌خواستند يك طرفه قضاوت نکنند و از این راه خصوصتها را کم کنند به همین لحاظ با قسمتهائی از عقاید شیعه که اختصاص بدیشان داشت و موجب تحریک دشمنی‌ها می‌گردید افشاء کردن این مسائل را يك جانبه روی شمرند از جمله سب و لعن و تکفیر بود که با اصل آن مخالفت می‌ورزیدند و همچنین با قسمتهای دیگری از عقاید نادر شیعه که اختصاص به غلاة شیعه داشت یا مسائل دیگری که تجدد صفات یا زیادتی صفات بر ذات از آن استفاده می‌شد و یا آنکه راهی برای تجسیم و تشبیه باز می‌کرد با اینگونه عقاید اختصاصی مخالفت داشتند^{۱۴}.

مخالفت معتزله بیشتر با فرقه مخصوصی از شیعه بود که رافضه لقب یافتند و رافضه جمعیت خاصی بودند که زید بن علی را وا گذاشتند و او را طرد کردند زیرا او خلفا را سب نمی‌کرد مخالفت معتزله با این گروه یکی از جهت لعن و سب بود و دیگری از آن جهت که گروه رافضه غیر شیعه را خارج از دین و کافر می‌خواندند و عمل آنان تحریک دشمنی و خصومت می‌کرد و حال آنکه معتزله با این گونه اعمال مخالف بودند و می‌خواستند رفع خصومت کنند و گفته شد که شاید به تقیه و مماشات کردن فرقه‌ها بایکدیگر نظر داشته‌اند.

خیاط معتزلی می‌گوید: نظام با پیروی کردن از بنی‌هاشم مخالف نیست مگر آنکه مقصود از تشیع رفض کردن و گفتن این باشد که مهاجر و انصار با قصد و عمد از فرمان پیغمبر سرپیچی کردند و دیگری را در جای علی قرار دادند و همه کافر شدند و مسائل دیگری به شیعه نسبت می‌دهد که با آن مسائل مخالف است از قبیل تحریف قرآن و زیاد و کم کردن آیات و احکام که بعضی از فرق شیعه آن را به مخالفین خود نسبت می‌دهند^{۱۵}.

خیاط معتزلی در جای دیگر می‌گوید: نظام با این قسمت از عقاید شیعه مخالفت دارد که می‌گفتند: همه مهاجر و انصار جز پنج یا شش تن بقیه کافر شدند و

همه مسلمانان را تکفیر می‌کنند^{۱۶}.

وباز می‌گوید: اگر ما بدان چیزهائی که رافضیه می‌گویند اکتفا کنیم و چیزهائی را که فرقه‌های مخصوص می‌گویند بپذیریم بیم آن است که از آنچه همه مسلمانان بر آن متفق هستند دست برداشته باشیم^{۱۷}.

حفظ تساوی و بی‌طرفی

نسبت به طرفین جنگ

یکی از موارد محافظه‌کاری و سیاست حفظ بی‌طرفی که معتزله در همه مورد آن را رعایت می‌کردند و از مصادیق اقتصاد می‌شمرند این بود که نسبت به طرفین جنگ در واقعۀ جمل و صفین چند عقیده متضاد وجود داشت و معتزله همه آن عقاید را بطور تساوی رد کردند و طوری ابراز عقیده نمودند که هیچیک از طرفین جنگ را بر طرف دیگر رجحان نداده باشند زیرا:

۱ - شیعه معتقد بودند که هر کس بر علی علیه‌السلام خروج کند و با او بجنگد بر او ستم کرده و کافر است.

۲ - پیروان معاویه بر عکس علی را در مساجد لعن و تکفیر می‌کردند.

۳ - خوارج می‌گفتند کسانی که در واقعۀ جمل و صفین با علی جنگ کردند کافر شدند و علی با آنها به حق می‌جنگید، اما از آن هنگام که تحکیم پیش آمد علی نیز کافر گردید.

۴ - اهل سنت بر آن بودند که هر دو طرف جنگ مسلمانند فقط آنها که با علی جنگ کردند خطا کردند اما خطای آنها به قدری بزرگ نبود که کافر شوند یا فاسق گردند. بنابراین هیچ‌یک از آنها کافر نبودند و فاسق هم نشدند.

۵ - فرقه مرجئه می‌گفتند همه آنها مسلمان بودند و ضرری به مسلمانان

هیچیک نرسید و خطاکاری آنها نیز معلوم نیست تا روز قیامت که حقیقت معلوم گردد.^{۱۸}

واصل بن عطا به حکم اصل وعید نمی‌توانست هر دو طرف را از خطا تبرئه کند و یا غیر فاسق بداند و از سوی دیگر نمی‌خواست یکی از عقاید را بر عقاید دیگر ترجیح دهد جانب یکی را گرفته دیگری را بطور قاطعیت محکوم کند بنابراین گفت یکی از دو طرف جنگ بدون شک خطاکار و فاسق است اما طرفی که خطاکار است شناخته نیست و یکی از آن دو طرف بطور نامعین خطاکار است و از اینجهت می‌خواست دل شیعه و سنی هر دو را بدست آورد و یکی از اعتراضات امام باقر علیه‌السلام بر زید بن علی همین بود که تو حمایت از کسی می‌کنی که جدت علی را به احتمال خطاکار می‌داند.^{۱۹}

در این مورد اصل در ظاهر سیاست بی‌طرفی را پیش گرفت اما معلوم نیست که در باطن هم شکی در حقیقت امر داشت یا نداشت هم چنانکه در مورد عثمان و قاتلینش همین بی‌طرفی و حفظ تساوی مابین طرفین را رعایت کرد^{۲۰} و حال آنکه شاید در باطن طرف حق را از باطل شناخته باشد.

اقتصاد در روش تعلیم

معتزله برای قانع کردن همه فرقه‌های مسلمان و غیر مسلمان روش اقتصاد در تعلیم را پیشه ساختند معنی اقتصاد در روش تعلیم این است که همه فرقه‌های مسلمان برای اثبات مقاصد خود غیر از کتاب و سنت چیز دیگری را سند نمی‌دانستند و برای قانع کردن همه مردم چه مسلمان یا غیر مسلمان فقط کتاب و حدیث را

۱۸- کتاب المعتزله ص ۱۹.

۱۹- ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۵۰.

۲۰- ملل و نحل ج ۱ ص ۶۵.

سندِ قاطع می‌آوردند بدین سبب سند هیچیک برای دیگری قانع‌کننده نبود و همیشه تعلیم و استدلال صورت لجاج و تعصب به خود می‌گرفت و برای حاکمیتِ قطعی فقط زور و اکراه و اجبار بکار می‌رفت و این روشِ خشونت‌آمیزی بود که شاید بواسطه خوی اصلی بعضی از قبایلِ صحراگردِ مسلمان بعد از رحلت پیغمبر سنت رایج شده بود.

معتزله برای این که بتوانند این تعصب و لجاج را از میان بردارند و قاطعیت حقیقی و فکری را بمیان آورند درصدد برآمدند که این روش خشک بی‌نتیجه را تغییر داده و حسن تفاهم و ملایمت بیان منطقی را جانشین ارباب و زور و اکراه و اجبار کنند و برش زبان را درجای تیزیِ شمشیر و نیزه بگذارند و شیرینیِ گفتار را به جای تندیِ سب و لعن و تکفیر کار آورند

اهمیت فوق‌العاده‌ای که در روش تعلیم معتزله بود و دیگران از آن دور بودند این است که معتزله به تحولاتی که در اوضاع و احوال مردم مسلمان روی داده بود بینا گردیدند و توجه حاصل نمودند که در چنین شرایط خاصی نقل حدیث و تفسیر قرآن بطور ساده برای ارشاد مردم کافی نیست و باید از طریق درک و فهم نسبت به اصل مطالب قضایا را به مردم قبولانید زیرا نقل حدیث و آیات قرآن برای کسانی قانع‌کننده است که ایمان خاصی بدانها داشته باشند و بدون چون و چرا به مضمون آنها تسلیم گردند و علاوه بر آن هر یک از فرقه‌های اسلامی احادیثی به نفع خود حکایت می‌کردند و هر کسی آیه‌ای از قرآن به صرفه و مذاق خود تفسیر و تأویل می‌نمود در صورتی که فرقه‌های دیگر آن تفسیر را انکار می‌کردند و برای کسانی که خارج از دین بودند قرآن و حدیث از اصل قانع‌کننده نبود و موارد بیشماری پیش می‌آمد که اعتراضاتی بر دین وارد می‌گردید و کتاب و سنت بطور صریح جوابگوی آنها نبود به همین سبب گروه معتزله اصول تعلیمات خاصی ابتکار کردند که از هر جهت متناسب با زمینه‌های فکری و اوضاع و احوال اجتماعی روز

باشد و برطبق این مبنا روشی را پیش گرفتند که همه کس پسند بوده موجب حسن فهم و درک گردد.

عقل در جای سمع

تمسک جستن به نقل و پذیرفتن مضامین سمعی حتی در مسائلی علمی و اعتقادی سبب شده بود که اصل مسلمانی متهم به تقلید محض شده بود و اعتراض بزرگی که بر اسلام وارد می کردند و تبایغ سوئی که بر علیه مسلمانی می شد این بود که می گفتند اساس مسلمانی بر خرافی مسلکی و تقلید کورکورانه است گروه معتزله برای رد این اعتراض روش فهم و درک شخصی را انتخاب کردند و گفتند که مسلمانی بر خرد محض و روشن بینی صرف استوار است زیرا چیزهایی که در شرع عنوان می شود در حقیقت همان مسائلی است که عقل با دقت کافی می تواند آنرا بفهمد و شرع همه جا از عقل و حقیقت پیروی می کند و آنچه را شرع فرمان می دهد از آن جهت است که عقل آنرا نیک یا بد فهمیده است.

از جمله مواردی که خرافی مسلکی و تقلید کورکورانه به مسلمانی نسبت داده شده بود هنگامی پیش آمد که پادشاه سِند به هرون نوشت تو رئیس قومی هستی که انصاف نمی دهند و تقلید از اشخاص می کنند و به زور شمشیر بر مردم غلبه می جویند و اگر تو اعتماد بر دین خود داری کسی را پیش من بفرست تا با او گفتگو کنم اگر حق با تو بود از تو پیروی خواهیم کرد و اگر من راست می گویم تو باید پیروی من باشی هرون یک نفر قاضی را فرستاد هنگامی که قاضی مسلمان نزد پادشاه سِند رسید او را گرامی داشتند و بالای مجلس جایش دادند پیشوای شمنیان که پادشاه سِند را وادار به نوشتن نامه به هرون کرده بود به قاضی مسلمان گفت بگو بدانم که آیا خدای تو توانا هست یا نیست؟ قاضی مسلمان گفت آری پیشوای شمنی پرسید آیا خدای تو می تواند مانندای برای خود بیافریند قاضی گفت این پرسشی است که مربوط به علم کلام است و علم کلام بدعت است و یاران ما

علم کلام را انکار دارند شمنی پرسید یارانت کیانند؟ قاضی افرادی را نام برد و گروهی از فقها را برشمرد شخص شمنی به پادشاه گفت من به تو گفتم که اینان مردمی نادانند و تقلید می‌کنند و با شمشیر غلبه می‌جویند پادشاه قاضی را فرمان بازگشتن داد و به هرون نوشت: من در آغاز که به تو نامه می‌نوشتیم به آنچه شنیده بودم شک داشتم و اکنون با آمدن قاضی آنچه را شنیده بودم باور کردم و گفت و شنیدی که فیما بین او و قاضی واقع شده بود عیناً برای هرون نوشت؛ هنگامی که نامه بدست هرون رسید بر اشفت و سینه‌اش تنگی کرد و گفت آیا کسی هست که از دین حمایت کند؟ گفتند آری همان کسانی که از جدال در امور دینی منعشان کردی و پاره‌ای از ایشان در زندان محبوسند می‌توانند از دین دفاع کنند^{۲۱} هرون به احضارشان فرمان داد و چون حضور یافتند هرون پاسخ سؤال پادشاه سینه را از آنان پرسید کودکی از آن میان گفت این پرسش اصلاً نابجا است زیرا که آنچه آفریده شده باشد نوپدید خواهد بود و چگونه ممکن است که نوپیدا با موجود بلا آغاز همسان باشد بنابراین محال است کسی پرسد که آیا خدا می‌تواند مثل خود را بیافریند یا نه آنچنانکه محال است گفته شود خدا می‌تواند ناتوان گردد یا نادان شود رشید گفت همین کودک را به سینه بفرستید تا با ایشان گفت و گو کند آن گروه به هرون گفتند شاید پرسش دیگری از او بکنند و از جواب بماند بنابراین بهتر است کسی را به سینه بفرستی که در گفت و گو زبردست کامل باشد و برای این کار معمر را انتخاب کردند. هنگامی که معمر به سینه نزدیک شد و پادشاه آگاه گردید پیشوای شمنی ترسید که معمر او را مجاب کند و پیش پادشاه رسوا گردد زیرا معمر را پیش از آن شناخته بود به همین سبب کسی را فرستاد تا در بین راه به معمر زهر خورانید و او را کشت و بعضی به جای معمر ابوخلده را نام

۲۱- در صدر حکایت آمده است که جمعی در مسائل اعتقادی به گفت و گو می‌پرداختند و چون اهل

سنت و حدیث گفت و گوهای کلامی را بدعت می‌شمردند هرون آنان را به حبس انداخت.

برده‌اند^{۲۲}.

دیگر آن که شمنیان هند به جهم بن صفوان گفتند آیا به غیر از طریق پنج حس چیزی را می‌توان شناخت؟ جهم پاسخ داد نه از او پرسیدند پس آن کسی را که می‌پرستید به کدام یک از حواس خود او را درک کرده‌اید؟ جهم در پاسخ و اما ند و طی نامه‌ای از واصل بن عطا جواب خواست و اصل به او نوشت که غیر از حواس راه دیگری نیز هست و آن عقل است آن چنانکه بین زنده و مرده، دیوانه و عاقل تفاوت گذاشته می‌شود و این تفاوت با هیچ حسی قابل درک نیست. جهم این پاسخ را بدیشان داد و ایشان گفتند تو این جواب را از خودت نمی‌دستی و دیگری تو را آموخته است جهم واصل بن عطا را به ایشان نمود آنان پیش واصل رفتند و مسلمان شدند^{۲۳} و از این قضیه نتیجه حاصل می‌شود که معتزله متأثر از جهم بن صفوان نبوده‌اند و به عکس قضیه جهم مطالبی را از واصل کسب می‌کرده است.

در زمان مأمون نیز همین اعتراض بر مسلمانان وارد می‌گردید و ملحدان می‌گفتند که مسلمانها به زور شمشیر بر مردم غلبه می‌یابند و از راه دلیل مردم را مجاب نمی‌کنند و این اعتراض برای مسلمانان مشکلی ایجاد کرده بود مأمون از هر فرقه‌ای جمعی را حاضر کرد و بدیشان گفت جواب ملحدان را بدهند و برای همین کار یزدان بخت را به بغداد خواست و مردم دانستند که مسلمانی با دلیل قابل اثبات است^{۲۴} همین پیش آمدها بود که نیازمندی به علوم عقلی را ثابت کرد و زمینه تغییر دادن منقولات سمعی را به بیانات عقلی فراهم آورد آن طوری که شهرستانی می‌گوید: نظام برای بیان توحید به مذاهب فلسفی گرائید^{۲۵}.

علاوه بر موجبات خارجی امور داخلی نیز مساعد برای همین تغییر رویه

۲۲- طبقات المعترله ص ۵۵ و ۵۸.

۲۳- طبقات المعترله ص ۳۴.

۲۴- طبقات المعترله ص ۱۲۳.

۲۵- ملل و نحل ج ۱ ص ۶۳.

بود زیرا چنانکه گفته شد منقولات سمعی برای حل اختلافات داخلی و اقناع فرقه‌های مسلمان نیز کافی نبود به همین سبب گروه معتزله برای این که بتوانند مسائل عملی را به فهم و درک مردم نزدیک کنند و فهمیده و سنجیده آن مطالب را به آنها بقبولانند ناگزیر شدند که مسائل عملی را در اصول علمی مستدل که جنبه اعتقادی نیز داشت بگنجانند و با مقدماتی که با اصول عقلی روشن و قطعی ربط داشت توضیح دهند و به فهم و درک مردم رسانند و به جای خشونت و جنگ و ستیز با زبان استدلال به بحث و جدل پردازند و پرداختن به مقدمات عقلی چون از روش اهل حدیث که بین مسلمانان رایج بود مفایرت کامل داشت و معتزله از روش ایشان که تبعیت از مسموعات بود کناره‌گیری کامل کردند و با عقاید همه فرقه‌های مسلمان از جهات مخصوص مخالفت ورزیدند به همین ملاحظه معتزله لقب یافتند و این اصح وجه تسمیه ایشان بدین عنوان است .

چیزی که هست چونکه این گروه در کار عقل و عدول از نقل افراط کردند و با حذف کردن خبر واحد از سندیت و اعتبار، بکلی سنت و حدیث را عقب راندند و بساط اهل حدیث را برچیدند به همین سبب امام صادق علیه السلام و اصل بن عطا را هنگامی که مدینه آمده بود در خانه ابراهیم بن یحیی دیدن فرمود و او را مورد نکوهش قرار داد در آن هنگام زید بن علی و پسرش یحیی و عبدالله پسر امام مجتبی و برادران عبدالله و گروه دیگری گرد واصل فراهم بودند و ظاهراً بواسطه همان کم‌اعتنائی به حدیث و سنت بود که امام صادق بعد از خطبه کوتاهی به واصل فرمود: ما خاندان پیغمبر از همه مردم به او نزدیک‌تریم و تو ای واصل کاری پیشه کردی که سبب پراکندگی گفتار ما بین مسلمانان خواهد شد تو پیشوایان را طعن می‌زنی و من شمارا به توبه می‌خوانم .^{۲۶}

شیرینیِ تعلیم و بیانِ مطالب

معتزله برای سهولت تفهیم و حسن قبول مطالب :

«اولاً» به آموختن فنون مختلف شعر و ادب و بلاغت پرداختند تا مقاصد خود را رساتر و متناسب‌تر با ذوق مردم ادا کنند و سخنان خود را دلنشین‌تر سازند به همین سبب در فنون بلاغت و ادب پیشرفت کامل حاصل کردند تا جائی که میرد گفت من کسی را از ابوالهذیل و جاحظ خوش‌بیان‌تر و گویاتر ندیدم و من دریکی از مجالس او حاضر بودم برای توضیح گفتار خود سیصد بیت شعر شاهد سخن آورد.^{۲۷}

یکی از موارد زبردستی ابوالهذیل در سخنوری گفت و گوهای او با صالح بن عبدالقدوس ثنوی مذهب بود و در آخر ابوالهذیل او را محکوم کرد و صالح به فضل ابوالهذیل معترف گردید.^{۲۸}

«ثانیاً» کار معتزله این بود که از طرق فنی خاصی به بیان مقدمات و گفت و شنید پرداخته و برای تسلط یافتن بر قانع کردن طرف بحث روش جدل را به نحو مخصوصی بکار می‌بردند: بطوری که در آغاز قضیاتی را مبنای گفت و شنید قرار می‌دادند که طرف بحث کاملاً با آن مطالب آشنا باشد و بعد از آن بقدری از همان مسائلی که طرف آشنا بود پی‌آپی از او می‌پرسیدند تا آن که در جواب به تناقض گوئی می‌افتاد و بعد از آن به تناقض گوئی خود پی‌می‌برد و خود به خود ملزم و مجاب می‌گردید.^{۲۹}

۲۷- ادب‌المعتزله ص ۲۲۵ به نقل از المنیة والامل ص ۲۶ .

۲۸- طبقات‌المعتزله ص ۴۵ و ۴۷ .

۲۹- رجوع شود به کتاب ادب‌المعتزله ص ۱۷۰ .

اقتصاد در مبانی استدلال برای رفع مشاجرات

گروه معتزله برای این که سند گفتار قاطع و مسلم باشد و برای بسته شدن راه مشاجرات دینی که مابین فرقه‌ها وجود داشت نوعی از دلایل را سند کار قرار می‌دادند که برای شنونده قابل گفت‌وگو و انکار نباشد و بر این مبنی در گفت و شنیدهایی که با فرق اسلامی داشتند فقط آیات صریحی از قرآن و احادیثی را سند می‌آوردند که همه فرقه‌ها آن را روایت کرده باشند و پیش آنان مسلم باشد و چنین احادیثی را متواتر می‌نامیدند و علاوه بر مضامین قطعی کتاب و حدیث عقل را بالاترین سندها قرار داده آن را بر همه چیز مقدم می‌داشتند و بر آن بودند که هر چه را عقل باور نکند قابل قبول نخواهد بود.

و باز از جهت رعایت حفظ تساوی مابین فرقه‌ها و برای جاب اعتماد و به این ملاحظه که ممکن است حدیثی را که یکی از فرقه‌های اسلامی نقل کنند فرقه دیگر آن را مجعول و بی‌اساس بدانند و نیز نمی‌خواستند که هیچ فرقه‌ای را بر فرقه دیگر ترجیح دهند بدین سبب معتزله مابین راویان حدیث از هر فرقه‌ای که باشد تفاوت نمی‌گذاشتند و ثقه بودن را شرط نمی‌دانستند زیرا به شخص ناقل هر که باشد هیچ اهمیت نمی‌دادند و فقط خبرهایی را سند می‌شمردند که از جهت کثرت راویان هیچ کس در صحت آن نتواند شك کند و می‌گفتند که هیچ تفاوتی نیست بین این که ناقل حدیث کافر باشد یا مسلمان زیرا فقط در مورد گواهی دادن به چیزی گفتار مسلمان از جهت باورد داشتن حکم دین مورد خوشبینی واقع می‌شود.^{۳۰}

گروه معتزله از انکار سندیت خبر واحد در دو جهت، تساوی و ترك ارجحیت

مابین فرقه‌ها را حفظ کردند: یکی از جهتِ راویِ خبر و دیگری از جهتِ مضمون آن زیرا:

«اولاً» خبرهائی که از جهت وجود تناقض مابین مضمون آنها قابل جمع نبودند معتزله نمی‌خواستند راویِ یکی را که از یک فرقه بود بر راویِ دیگری که به فرقه دیگر تعلق داشت ترجیح دهند و حب و بغضی بوجود آورند و مناقشه برپا کنند.

«ثانیاً» امتیازاتی که هر یک از فرقه‌ها برای خود قائل بودند از طریق خبرهائی ثابت می‌شد که راویانش از خود آن فرقه بودند و با حذف سندیت از خبر واحد چنانکه گذشت آن امتیازات از همه فرقه‌ها در حد تساوی برداشته می‌شد و بدین وسیله تساوی و بی‌طرفی عملی نیز مابین فرقه‌های اسلامی برقرار می‌گردید؛ خیاط معتزلی در همین زمینه از کتاب فضیلت‌المعتزله جاحظ حکایت می‌کند که رافضه شفاعت را از طریق خبر واحد که راویانش هم مسلکان ایشانند ثابت می‌کنند و می‌گویند کسانی که از نژاد فاطمه‌اند برای هر کسی می‌توانند شفاعت کنند و این عقیده برای دوست و دشمن هر دو بداست زیرا دوستان را به فسق و امی‌دارند و یاران پیغمبر را هم مورد لعن و سب قرار می‌دهند^{۳۱}.

ملاحظه می‌شود که در این عبارت سه چیز گنجانده شده است: یکی عدم سندیتِ خبر واحد، دیگری اسقاط امتیاز شفاعت که شیعه آنرا از مختصات خود می‌شمارد سوم: حفظ تساوی و اظهار بی‌طرفی مابین فرقه‌مرجئه و شیعه از جهت تشدید بر ارتکاب گناه و جلوگیری از آن زیرا به عقیده معتزله همچنان که ارجاء راهی برای ارتکاب گناه باز می‌کرد اثبات شفاعت نیز راهی برای جرات و جسارت بر گنهاری است و مرجئه می‌توانند سخنان معتزله بر علیه خودشان را نقض به شفاعت کنند، و چون معتزله در صدد رفع تبعیضات مابین فرقه‌های اسلامی بودند به همان گونه که راه گنهاری را برای مرجئه بستند امید شفاعت را نیز از شیعه برداشتند تا تساوی به عمل آمده باشد و بر قانون کلی وعید هیچ نقضی

وارد نگردد .

اعتقاد به شفاعت فی‌الجمله از اصول مسلم شیعه امامیه است امّا :
 «اولاً» ماهیت شفاعت و زمینه‌های خاصی که در روایات برایش تعیین شده
 است و شرایط معینی که دارد تا حدی است که دایره تحقق آن را بقدری محدود
 می‌کند که می‌توان گفت از مسائل عمومی خارج است .

«ثانیاً» گروه معتزله چون مصالح وقت را در این می‌دیدند که بین فِرَقِ
 اسلامی تبعیضی قائل نشوند و قضیه شفاعت را در ظاهر مشابه با اصل ارجاء و
 موجب گمراه شدن عوام گمان‌برند مانند اصل ارجاء آنرا نیز از رسمیت انداختند
 تا جانبداری از فرقه مخصوصی نشده باشد و چنان‌که گفته شد در این مورد نیز
 مانند سایر موارد زمینه‌های اجتماعی و جنبه‌های عمومی اصل قضیه را در نظر
 داشتند نه جنبه فردی و اعتقاد خصوصی .

اقتصاد در عقیده و رسمی کردن

اصول مشترک اعتقادی

گروه معتزله برای قاطعیت حکم و رفع اختلاف عقیده از بین فرقه‌های
 اسلامی اصول اعتقادی مخصوصی وضع کردند و کوشش داشتند تا آنرا عقیده
 رسمی و دولتی قرار دهند و با تبلیغات خاصی آن عقاید را عمومی گردانند تا
 مشاجره و خصومتی مابین فرقه‌های مسلمان باقی‌نماند و چون هدف اصلی ایشان
 اصلاحات عملی و جلوگیری از مفاسد بود از این جهت همه تعلیمات خود را در پنج
 اصل کلی علمی مشخص کردند و بادقت و زبردستی خاصی همه جنبه‌های اصلاحی
 را در آن اصول گنجانیدند و التزام به این اصول را علامت مشخص و رکن اعتزال
 قرار دادند و اصول پنجگانه ایشان عبارت بود از : اصل توحید ، عدل ، منزلت
 بین‌المنزلتین ، وعدو وعید ، امر به معروف ونهی از منکر^{۳۲} .

معتزله این اصول را مبانی کار و پایه تنظیم اعمال قرار دادند و برای این که بتوانند همه مردم را در این اصول متفق گردانند سعی کردند که دولتهای وقت را با خود همراهی و متفق گردانند به همین ملاحظه و اصل بن عطا که مؤسس فرقه بود برای ایجاد توحید عقیده مابین مسلمین به نقاط مختلف از قبیل: آفریقا، خراسان، یمن، الجزیره، کوفه و ارمنیه مبالغینی فرستاد و دعوت خود را در همه جا گسترش داد.^{۳۳}

ابوالهذیل برای هزینه تبلیغات سالی شصت هزار درهم از دولت عباسی می گرفت.^{۳۴}

اصول پنجگانه را که ارکان تعلیمات ایشان بود با دقت کافی وضع کردند و هر کدام از آن اصول را برای جلوگیری از قسمتی مفاسد عملی پیش بینی کردند. اصل امر به معروف و نهی از منکر را برای این در اصول خود گنجانده تا کسانی را که با نقشه های اصلاحی ایشان مخالفت می ورزیدند از طریق قدرت دولت آنها را ولو در ظاهر باشد با خود موافق کنند و همه مردم را در این اصول متفق نمایند و در ضمن قضایائی که بنظر ایشان ضررهائی بر آن مترتب می گردید از میان بردارند آنچنان که در مورد احمد بن حنبل و جمع بسیاری اصل امر به معروف اجرا گردید تا مسأله قدم قرآن که افشایش ضررهائی داشت از زبانها بیفتد.

اقتصاد در حکم گنهگار و اصل منزلت بین الممزلتین

یکی از طرق پیشگیری از خونریزی ها و جلوگیری از لعن و تکفیر

۳۳- طبقات المعتزله ص ۲۲.

۳۴- همان کتاب ص ۴۹.

اقتصاد در حکم گنهکار است که اصل منزلت بین‌المنزلتین را برای همین مقصود وضع کردند زیرا در مورد حکم گنهکار اعتقادات گوناگون وجود داشت و بر هر یک از آن عقاید مفاسد خاصی مترتب می‌گردید و معتزله حکم گنهکار را مطابق با اصل اقتصاد خودشان طوری بیان کردند که هیچیک از آن مفاسد را نداشته باشد بدین گونه که آنچه مورد اتفاق مابین همه فرقه‌ها بود پذیرفتند و قیود اختصاصی را از آن حذف کردند و اصل بن عطا در مورد حکم گنهکار به عمرو بن عبید می‌گوید: آیا بهتر است که عنوان نوظهور را در مورد شخص گنهکار بکار اندازیم که فرقه‌ها در آن اختلاف دارند یا آن که عنوانی را انتخاب کنیم که همه اهل قبله بر آن اتفاق دارند؟ زیرا همه اهل قبله در این خصوصیت یکسانند که بجا آورنده گناه بزرگ فاسق است اما هر فرقه‌ای خصوصیت زایدی هم آورده‌اند که با هم اختلاف دارند مثلاً:

۱ - خوارج گنهکار را هم فاسق و هم کافر می‌خوانند.

۲ - مرجئه او را هم فاسق و هم مؤمن می‌دانند.

۳ - شیعه او را فاسق و هم کافر به نعمت خدا می‌گویند.

۴ - حسن بصری او را فاسق و هم منافق می‌نامد.

بنابراین عنوان فاسق مورد اتفاق همه است و ما همان را که همگی در آن هماهنگ هستند می‌گیریم و آنچه مورد اختلاف است ترك می‌گوئیم عمرو بن عبید همین عقیده را از اصل پذیرفت و گفت من با گفتار حق دشمنی ندارم^{۳۵}.

معتزله در این انتخاب «اولاً» طرفداری از عقیده مخصوص به فرقه معین را

به قول خودشان یکجانبه‌روی و موجب نزاع و خصومت و فساد شناختند.

«ثانیاً» باین انتخاب شخص گنهکار را از لعن و فحش و از قتل که خوارج

به آن عمل کردند نجات بخشیدند.

«ثالثاً» با اصل منزلت بین‌المنزلتین جرأت و جسارت در بدکاری

را که روش مرجئه بود از میان برداشتند زیرا از طرفی گنهکار را از کفر بیرون بردند و از توابع کفر که استحقاق لعن و قتل و مصادره اموال است مصون داشتند و از طرف دیگر از مزایای ایمان نیز که امید عفو و شمول رحمت و آمرزش است او را محروم کردند و گفتند شخص گنهکار نه مؤمن است و نه کافر بلکه بین‌بین است^{۳۶} و با در نظر گرفتن اصل منزلت بود که جاحظ بر شیعه اعتراض داشت که چرا فرقه‌های غیر خود را لعن و تکفیر می‌کنند^{۳۷} زیرا معتزله لعن و تکفیر را مهمترین عامل خصومت و فتنه و فساد تشخیص دادند.

اصل عدل و قطعی شدن تکلیف

برای پیشگیری از خودسریها و ستمکاریها

گفته شد که یکی از راههای فساد و مجوز لعن و تکفیر و خونریزی اعتقاد به کافر بودن شخص گنهکار بود که معتزله با اصل منزلت بین‌المنزلتین این راه را بستند و از خشکه مقدسیهای خوارج جلوگیری کردند و شخص گنهکار را از لعن و تکفیر و از قتل نجات دادند اما باز هم جلو هوسرانیها و خودکامگیهای مردم بدکار و خوش‌گذران گرفته نمی‌شد زیرا کسانی که خودشان را به قوانین ملتزم نمی‌دانستند می‌گفتند ایمان امری باطنی است و عمل ظاهر هیچ ربطی به باطن ندارد و کار بد کردن چیزی از ایمان نمی‌کاهد فقط عقیده باید درست باشد و هر چه خواهد بکند زیرا هر کس عقیده‌اش درست باشد مشمول عطاوت و رحمت خدا خواهد بود و چه بسا همه گنهکاران بخشیده شوند.

جبارانی که از عقاید مرجئه به نفع خود استفاده می‌کردند اصل تکلیف و مسئولیت را از میان برداشتند و هرگونه بدکاری و ستمگری را بر خود روا

۳۶- الانتصار ص ۱۱۸.

۳۷- الانتصار ص ۱۱۷.

می‌دانستند .

حقیقتِ نظر آنان این بود که تکلیف متوجه به کفر و ایمان است و اگر که شخص کافر نباشد هیچ مسئولیتی به او متوجه نخواهد گردید .
از این عقیده چنین برمی‌آید که این گروه کار نیک و بد را مساوی دانسته و اعتقادی به نیکی و بدیِ کارها نداشته‌اند .

اصل وعده و وعید و لزوم انجام دادن تکلیف

نتیجه‌ای که معتزله از اصل عدل گرفتند قطعی شدن تکلیف و اثبات مسئولیت بود اما قطعی شدن تکلیف و مسئولیت برای پیشگیری از تخلفات کافی نیست .
زیرا انجام یافتن تکلیف جز از طریق بیم و امید و حتمی بودن پاداش و کیفر قابل تحقق نیست و فقط بیم و امید شدید و قطعی نسبت به نتایج اعمال است که انسان را به انجام دادن تکلیف وادار می‌کند و گوئی که گروه مرجئه تکالیف اخلاقی را برای خدا منکر بودند و تخلف او را از وعده‌هائی که در برابر انجام محرمات و ترک کردن واجبات در کتاب و سنت آمده است روا می‌داشتند و خدا را حکمرانِ خودسر و بوالهوس تصور می‌کردند که برای اشباع حس زورگوئی و جاه‌طلبی امر و نهی صادر می‌کند و گستاخانه هر که را بخواهد سزای نیک یا بد می‌دهد و شاید که مردم بدکار را از طریق کام‌جوئی بالاترین سزاهای نیک دهد و در برابر کارهای نیک خودپرستانه و زورجویانه بدترین عقوبت‌ها را انجام نماید .

معتزله در برابر این اعتقاد اباهانه اصل (وعده و وعید) را وضع کردند و ثابت نمودند که عمل بوالهوسانه و زورجویانه منافی با کمال قدرت و علم خداوند است زیرا شخصی که دانائی و توانائی‌اش کامل است باید کار بهتر و به‌جایتر انجام دهد و گرنه در دانائی و توانائی‌اش نقصی موجود است و اصل لزوم «انتخاب اصاح» را در این مورد وضع کردند .

از این اصل ثابت کردند که عقل برای هر عملی شایستگی پاداش یا کیفر خاصی درک می‌کند و همین شایستگی‌های حقیقی و واقعی است که کتاب و سنت بدان آگاهی داده‌اند و اگر خدا بر خلاف آن رفتار نماید باید نقصی در علم یا توانائی او وجود داشته باشد تا از قانون حقیقت و واقعیت تخلف کرده باشد.

بنابراین خود کامیگیها و ستمکاریهایی که بدون توبه و جبران مافات باقی بماند قابل بخشودن نخواهد بود و شخص گنهکار همیشه در کیفر اخروی باقی خواهند ماند.

نظام همیشه با ابونواس که بی‌بندوباری می‌کرد در مجادله بود و از او بدش می‌آمد به همین ملاحظه ابونواس قصیده‌ای در هجو نظام سرود و دوبیت اولش این است:

فقل لمن يدعى في العلم فلسفة حفظت شيئاً وغابت عنك اشياء
لا تحظر العفو ان كنت امرء حرجاً فان حظرك بالدين ازراء^{۳۸}

ابونواس در این اشعار از نظام نظر عیب‌جویی داشته و حال آنکه ندانسته او را ستوده است زیرا در مصراع دوم از بیت اول فی الجمله اعتراف به دانش او کرده است و او را ازین جهت هجو نموده که آنچه را می‌داند کمتر از چیزهایی است که نمی‌داند و مساماً خود نظام هم غیر از این ادعائی نداشته است.

مسئولیت و توانائی بر عمل

عذر دیگری که فسادجویان و ستمگران می‌آوردند و خود را در خونریزی و فساد مجاز قرار می‌دادند اعتقاد به جبر بود زیرا کسانی که مسئولیت را بکلی از خود سلب کرده خودشان را در هرگونه تجاوز به غیر و بدکاری مجاز می‌دانستند به جبر توسل جسته می‌گفتند انسان در عمل خود بی‌چاره و مانند دست‌افزار

است بدین سبب علاوه بر آنکه خود را در برابر هر جنایتی معذور می‌دیدند زورگویی و بدکاریهای خود را شایسته ستودن و مایه افتخار نیز دانسته و خودشان را طالب کار هم می‌شمردند زیرا برای خود این اهمیت را قائل بودند که دست‌افزارهای بزرگ خدا هستند و وسایلی برای اجراء اراده‌های مهم خدا واقع شده‌اند و از این جهت قرب و منزلت بیشتری از دیگران دارند.

معتزله بر طبق این اصل که هر چیزی را اثری است و اثرها مستند به خود چیزهایند اراده‌های انسان را نیز در کار خود مؤثر دانسته و گفتند کار انسان نیز از توانائی خودش صادر شده است و در برابر اعمال ناشایست معذور نیست.

از جمله مجادلاتی که در باب اثبات قدرت معتزله انجام می‌دادند گفت و گوهای بود که مابین ثمامه بن اشرس و ابوالعتاهیه شاعر در حضور مأمون واقع گردید زیرا ابوالعتاهیه کسانی را که از قدرت انسان دم می‌زدند به نادانی نسبت می‌داد روزی به مأمون گفت من بایک کلمه زبان ثمامه را در باب قدرت انسان کوتاه خواهم کرد ابوالعتاهیه برای محکوم کردن ثمامه در حضور مأمون دستش را از آستین بدر آورد و بالا برد و پرسید چه کسی دستم را تکان داد؟ ثمامه گفت آن کسی که مادرش بدکاره است مأمون از این حاضر جوابی تاحدی به شدت خندید که پا بزمین می‌سائید و می‌غلتید و به ابوالعتاهیه گفت عجب به یک کلمه او را محکوم کردی ابوالعتاهیه گفت او به من فحش داد. ثمامه گفت من با تو گفت و گو می‌کنم ای کسی که پشت مادرت را دندان گرتی. مأمون دوباره به خنده افتاد و ثمامه گفت ای نادان خودت دستت را تکان می‌دهی و می‌پرسی کی دستم را تکان داد اگر خودت تکان داده‌ای که قدرت انسان ثابت شده و سخنم راست است و به قدرت خود کار انجام می‌دهی و اگر خودت دستت را تکان نداده‌ای من به تو فحش نداده‌ام^{۳۹}.

۳۹- در طبقات‌المعتزله ص ۶۳ بطور خلاصه نقل شده و در زیر نویس آن از محاسن بیهقی ص ۴۹۳

و ۴۹۴ و از جلد هفتم تاریخ بغداد ص ۱۴۷ به تفصیل آورده شده است.

حسن بصری که ظاهراً معتزله جز در مسأله قدر با او اشتراک عقیده نداشتند در باب وعد و وعید و قدرت انسان با سلاطین اموی و عمال آنان گفت و شنیدها و مکاتباتی داشته است و از جمله این بود که به عبدالملک مروان نامه نوشت و قسمتی از مطالبش این است که گذشتگان از مسلمانان در باب جبر و تفویض سخن نمی گفتند اما از هنگامی که مردم تازه هائی در دین پدید آوردند ناگزیر در این باب به سخن گفتن پرداختم و خدا آنچه را مسلمانان از میان برده اند بیان کرده است و مردم را از آنچه باعث بدبختی و هلاکت است بیم داده است.^{۴۰}

و باز حسن بصری با حجاج در این باب گفت و شنیدها داشت و روزی در شام بواسطه کشتار هائی که حجاج می کرد و خود را معذور به قلم می داد حسن بصری در غیاب به او بدگفته بود و حجاج قصد کشتنش را کرد و چون حسن پیش مردم موجه بود او را بخشید اما حسن تا وقتی حجاج زنده بود از ترس پنهان می زیست.^{۴۱}

حسن بصری در باب قدرت انسان به عمر بن عبدالعزیز نیز نامه نوشت و بیان کرد که کسی نمی تواند گناه خودش را به خدا نسبت دهد.^{۴۲}

جلوگیری از اعتراضات مخالفین اسلام و اصل توحید

در آغاز این مقاله بیان شد که یکی از هدفهای بزرگ معتزله جلوگیری از زبان درازیها و انتقاداتی بود که از طرف ملل غیر مسلمان بر علیه اسلام وارد می گردید و از جمله اعتراضات این بود که مسلمانها را به تقلید کورکورانه و ایمان بدون فهم و درک نسبت می دادند.

و باز گفته شد که اعتقاد به قدم قرآن نیز دست آویز اعتراضاتی بود که از طرف مسیحیان بر اسلام وارد می آمد زیرا قدم کلمه را در مسیحیت معادل با

۴۱- طبقات ص ۱۸ و ۲۰ و ۲۱ .

۴۰- طبقات ص ۱۸ .

۴۲- طبقات ص ۱۲۱ .

کلام قدیم در اسلام دانسته و ثالثاً مقدس را که مسلمین با توحید منافی شمرند به صفات قدیمه نقض می‌کردند و سخنان احمد بن ابی‌الدواد در مورد محاکمه احمد بن حنبل گذشت که اشاره‌ای به همین مطلب داشت .

رؤیت سعیده و وجه وید و آمدوشد که مفهوم عرفی این الفاظ تشبیه و تجسیم است و فرقه مشبهه و غالیان آنها را به همین مفاهیم ظاهری پذیرفته بودند و همه این مسائل با آنچه قوم یهود طرح می‌کردند و با تجسد کلمه و ترکیب مسیح از جزء خدائی و جزء انسانی و اعتقاد به پسر خدائی مسیح مشابهت کامل داشت و حال آنکه مسلمانان عقاید مسیحی و یهود را منافی با توحید می‌دانستند و از این جهت از طرف مسیحیان بر مسلمانان نقض وارد می‌گردید .

یحیی دمشقی کتابی در باب دفاع از مسیحیت و نقض بر عقاید اسلامی نوشته بود و دیگران نیز از هر طرف تبلیغات سوئی بر علیه اسلام وارد می‌کردند و مسلمانان سست عقیده را گمراه می‌نمودند و هر روز فرقه‌ها و عقاید تازه‌ای در میان مسلمانان پدید می‌آمد و گروه معتزله برای پیشگیری از این اعتراضات و اختلافات اصل توحید مطلق را وضع کردند و بر طبق این اصل منکر صفات مغایر با ذات شدند و رؤیت سعیده را نیز منکر شدند و همه آیات قرآن را که به ظاهر حکایت از تشبیه و تجسیم می‌کرد همه را تاویل کردند .

در فروع توحید مطلق اعتقاد به حدوث هر چیزی است و حدوث قرآن را از همین اصل ثابت کردند .

معتزله بر طبق اصل توحید هیچ چیز را معلول ذات و لازم آن ندانسته و وجود روحانیان قدیم و اجسام کلی قدیم را که بر طبق عقاید حرائیان معلول و توابع وجود روحانیان قدیم شناخته شده بود منکر شدند .

به جای تجدد اوضاع فلکی که علت و وقوع حوادث شناخته شده بود اراده‌های تدریجی الهی را علت و وقوع حوادث شناختند اما اراده‌های متجدد را صفت خالق و قائم بذات او قرار دادند تا تجدد صفات و تغییر ذات لازم آید بلکه بنا به

تفسیری که شده است اراده‌های تدریجی را زمینه‌های تازه‌ای که در طبیعت حاصل می‌شود قصد کردند و چون آفرینش متناسب با زمینه‌های حاصل در طبیعت است اراده‌نیز مطابق با زمینه‌های مناسب است همین مطابقت را مصاحبت عنوان داده و گفتند اراده بر طبق مصاحبت حاصل می‌شود و با همین اصول با فرق‌گوناگونی که در حوالی عراق ساکن بودند و مذهب مانوی، زردشتی، دیصانی، مرقیونی داشتند دائم گفتگو نموده آنها را مجاب می‌کردند و از تفرقه آراء مسلمین ممانع می‌شدند در کتاب انتصار خیاط معتزلی همه این مذاهب نامبرده شده و مجادلاتی که با آنها واقع می‌شد یاد گردیده است و در کتب دیگر نیز عنوان شده است.

این مقاله خلاصه‌اش در سومین کنگره تحقیقات ایرانی در تهران قرائت شد و چون مقرر شده بود مقالات بعد از قرائت بلافاصله تسلیم دبیرخانه شود و این مقاله پاکت‌بندی نشده بود برای درج در مجموعه مقالات تسلیم نشد و اکنون در این نشریه درج و منتشر می‌گردد.